

امریکای بعد از جنگ دیگر نمی‌تواند به راهبرد ۴۷ ساله برگردد

جمهوری اسلامی به مدت ۴۷ سال، رؤسای جمهور ایالات متحده را مستحور خود کرده است. بحران گروگانگیری ایران در سال ۱۹۷۹ به شکست تلاش جیمی کارتر برای انتشار از اواسط دهه ۱۹۸۰، سابقه سیاست خارجی رونالد ریگان را به شدت لکه‌دار کرد و توافق هسته‌ای باراک اوباما با ایران در سال ۲۰۱۵، یعنی برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، منجر به وضعیت بی‌سابقه‌ای شد که در آن کنگره، بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر اسرائیل را به عنوان یک خارجی به واشینگتن دعوت کرد تا علیه آن صحبت کند.

در ماه فوریه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا جنگ خود علیه ایران را آغاز و اعلام کرد که قصد دارد این الگوی شرم‌ور را یک‌بار برای همیشه از بین ببرد. حالا بعد از گذشت شش ماه، ترامپ به یکی دیگر از رؤسای جمهور امریکا تبدیل شده است که به شدت در معرض تحقیر قرار گرفته و علاوه بر این، چشم‌انداز حزبی در انتخابات میان‌دورمای نیز تهدید شده است. اکنون، شاید از روی ناچاری، ترامپ در تلاش است تا تهران را با طناب دار اقتصادی تحت فشار قرار دهد، اما این عملیات نیز تهدیدی بزرگ‌تر برای اعتبار ایالات متحده نسبت به اقتصاد ایران محسوب می‌شود. در حقیقت، جنگ چندوجهی که ترامپ آغاز کرده، نه یک گسست از رویه‌های پیشین، بلکه نمونه‌ای کامل از همان راهبرد معیوبی است که ایالات متحده از زمان تأسیس جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۹ در قبال ایران در پیش گرفته است. حاکمیت مذهبی ایران پیوسته دولت‌های ایالات متحده را گیج کرده است، تا حدودی به این دلیل که تناقضات عمیقی در آن وجود دارد به این معنا که هم‌زمان ایدئولوژیک و معامله‌گرانه است. تهران همچنان به ویژگی‌های اصلی ایدئولوژی انقلابی خود، و پیوسته تلاش کرده تا نفوذ ایران را در داخل و خارج سیاست خارجی حذف و استراتژی ضداسرائیلی خود، پاینده است، اما می‌تواند در صورت لزوم، عمل‌گرا نیز باشد. برای پرداختن به این دوگانگی‌ها، واشینگتن اغلب طرافت را از سیاست‌گذاری حذف و استراتژی ایالات متحده را حول محور فشار به عنوان ابزار اصلی برای مهار ایران وادار کردن آن به رفتار متفاوت، جهت داده است. این استراتژی فشار بر دو ستون استوار است؛ «ایجاد یک تهدید نظامی معتبر و اعمال فشار اقتصادی.» اما این رویکرد به جای حل تناقضات گیج‌کننده‌ای که جمهوری اسلامی به وجود آورده، تنها آنها

 چشم‌انداز داود طالبی

جنگ‌ها معمولاً در نقشه‌ها آغاز می‌شوند، اما هزینه واقعی آنها در جایی بسیار دورتر از میدان نبرد در پرداخت می‌شود؛ در پمپ‌بنزین‌ها، کارخانه‌ها، بازارهای سهام، نرخ بهره، بودجه دولت‌ها و حتی قیمت مواد غذایی. جنگ ایران و امریکانیز دیگر یک مناقشه نظامی در خاورمیانه نیست. دامنه آن به اقتصاد جهانی کشیده شده و تنگه هرمز، نفت و بازارهای مالی را به سه حلقه از زنجیره‌ای تبدیل کرده که هر اختلال در یکی از آنها می‌تواند دیگری را تحت تأثیر قرار دهد. در روزهای اخیر، با سرگیری حملات امریکا و پاسخ متقابل ایران، بازار نفت بار دیگر واکنش نشان داده است. نگرانی اصلی بازار نه فقط میزان نفت تولید شده، بلکه امکان اختلال در مسیر انتقال آن است، زیرا هر چه نااطمینانی درباره امنیت تردد در خلیج فارس بیشتر شود، «حق بیمه ژئوپلیتیک» بیشتری روی قیمت نفت قرار می‌گیرد. این همان نقطه‌ای است که جنگ از یک مسئله امنیتی به یک مسئله اقتصادی جهانی تبدیل می‌شود.

■ هر مز و تعیین قیمت جهانی انرژی

تنگه هرمز فقط یک آبراه میان ایران و کشورهای عربی خلیج فارس نیست؛ یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های اقتصاد جهانی است. بخش قابل توجهی از نفت و گاز صادراتی جهان از این مسیر عبور می‌کند و به همین دلیل هر گونه کاهش تردد کشتی‌ها، حتی پیش از توقف کامل صادرات، برای بازارها یک علامت هشدار است. اکنون همین اتفاق در حال رخ دادن شده. نفت، یک کالای پایه برای اقتصاد جهانی است. افزایش قیمت آن، یعنی افزایش هزینه‌ها حمل‌ونقل، تولید، کشاورزی، پتروشیمی و بخش بزرگی از زنجیره تأمین. به همین دلیل شوک نفتی خیلی سریع از بازار انرژی به تورم مصرف‌کننده منتقل می‌شود. اقتصاد جهانی پیش از این نیز تجربه چنین وضعیتی را نداشته است. در نخستین ماه‌های اخیر، قیمت نفت جهش کرد و نگرانی از رکود تورمی افزایش یافت، یعنی ترکیبی ناخوشایند از رشد ضعیف اقتصادی و تورم بالا. اما تفاوت امروز این است که اقتصاد جهانی پس

را عمیق‌تر کرده، به ویژه که ترامپ به دنبال تشدید استراتژی فشار بوده است.

■ انسداد راهکار سنتی امریکا در برابر ایران

موج اعتراضات داخلی در ژانویه نشان داد ایران از نظر داخلی قابل اشتعال است، اما جنگ ثابت کرد که جمهوری اسلامی مقاوم است و تسلیم نخواهد شد. حملات هوایی، دولت را از نظر نظامی تضعیف کرده، اما جایگاه آن را در داخل تقویت کرده است. ایران اذعان می‌کند که به کاهش تحریم‌ها نیاز دارد، اما همچنان در حال یادگیری این است که زمان به نفع اوست و با کنترل تنگه هرمز می‌تواند پیامدهای متقابلی از جمله سیاست‌های حذف و استراتژی شکست‌خورده ترامپ علیه ایران و مذاکرات بی‌نتیجه او برای پایان دادن به آن، این است که این جنگ، توانایی واشینگتن برای اعمال فشار بر تهران را چنان تضعیف کرده است که هیچ دولتی در آینده هرگز قادر نخواهد بود به شیوه سنتی ایالات متحده بازگردد. امریکا هم پیوسته تلاش کرده تا نفوذ ایران را مهار کند و تهران را با استفاده از ترکیبی از چند هویج و تعداد زیادی چماق، وادار به رفتار منطقی کند که بزرگ‌ترین چماق، تهدید حمله ایالات متحده بود.

■ توانایی محدود ایالات متحده

در این بین، جمهوری اسلامی به طور متناوب یا هم‌زمان مانند یک آرمان و یک ملت منطقی رفتار کرده و مدت‌ها به دنبال اجتناب از درگیری مستقیم با ایالات متحده بوده است. جنگ اسمال سه درس جدید به ایران آموخته است؛ ایران یاد گرفت که می‌تواند از حملات هوایی گسترده ایالات متحده جان سالم به در ببرد. تهران همچنین دریافته که ایالات متحده هیچ اشتیاقی برای اعزام نیروهای زمینی به خاک خود ندارد. همچنین جنگ امسال نشان داد که تغییر حکومت در ایران بدون حمله زمینی امکان‌پذیر نیست و حتی تندروترین سیاست‌گذاران امریکایی نیز علناً چنین حمله‌ای را توصیه نکرده‌اند و این به تهران نشان می‌دهد که در واقع توانایی واشینگتن برای شکست نظامی ایران محدود است. در نهایت، ایران قمار کرد که می‌تواند در یک درگیری فرسایشی از ایالات متحده پیشی بگیرد و این شرط‌بندی تاکنون عاقلانه بوده است. ترامپ در چندین مقطع تهدید به تشدید تنش کرده، اما وقتی قیمت انرژی افزایش می‌یابد، عقب‌نشینی می‌کند. تهدید نیروی نظامی اکنون دیگر به اندازه قبل از جنگ ارزشمند نیست، به همین دلیل است

صورت‌حساب جهانی جنگ با ایران

از هرمز تا وال استریت



به بیان ساده‌تر، ممکن است یک موشک در خاورمیانه، تصمیم یک بانک مرکزی در واشینگتن یا فرانکفورت را تغییر دهد. البته

بازارها همیشه یک‌طرفه حرکت نمی‌کنند. در چهارم سپتامبر، اظهارات کریستوفر والر، رئیس فدرال رزرو، درباره احتمال توقف افزایش نرخ بهره باعث کاهش بخشی از نگرانی‌های بازار شد. احتمال افزایش نرخ بهره در نشست سپتامبر نیز از حدود ۶۲ درصد به نزدیک ۵ درصد کاهش یافت و همین موضوع به بهبود بازارهای سهام و اوراق کمک کرد. اما نافت همچنان تحت تأثیر تنش‌های ایران و امریکا بالا ماند. این واکنش دوگانه نشان می‌دهد بازارهای جهانی هم‌زمان با دو نیروی متضاد بهره‌رو هستند؛ از یک سو نگرانی درباره رشد اقتصادی و نرخ بهره، و از سوی دیگر نگرانی درباره تورم ناشی از انرژی. در چنین شرایطی، حتی اگر جنگ مستقیماً به خاک اروپا یا امریکا کشیده نشود، اثر اقتصادی آن می‌تواند در زندگی مردم این کشورها دیده شود، از قیمت سوخت و مواد غذایی گرفته تا نرخ وام مسکن و هزینه سرمایه‌گذاری.

اگر بسیاری از اقدامات هیچ تأثیر ملموسی نداشتند، زیرا به نظر می‌رسید که نشان می‌داد واشینگتن در حال انجام اقداماتی است و امریکایی‌ها به ندرت متحمل هیچ هزینه مستقیمی می‌شدند. در جنگ فعلی، ترامپ با محاصره بنادر ایران، تنش اقتصادی را به اوج خود رسانده است. با این حال، این جنگ سرانجام عواقبی را بر مردم امریکا تحمیل کرد، زمانی که ایران تنگه هرمز را بست و زیرساخت‌های انرژی خلیج فارس را هدف قرار داد و حمل و نقل انرژی جهانی را مختل کرد. شکی نیست که این کارزار به ایران و اقتصادش آسیب خواهد رساند، اما مطمئن‌ادر وادار کردن تهران به تسلیم شدن شکست خواهد خورد. تاریخ نشان می‌دهد ایران به جای تسلیم شدن در برابر فشار، از برنامه موشکی و پهپادی خود برای تحمیل هزینه‌های اقتصادی سنگین بر اقتصاد جهانی چه در تنگه هرمز و چه علیه کشورهای خلیج فارس استفاده خواهد کرد. جمهوری اسلامی معتقد است که می‌تواند در برابر اراده ایالات متحده برای اعمال فشار روابط دوام بیاورد، همانطور که می‌تواند در برابر فشار نظامی ایالات متحده دوام بیاورد.

■ مرگ راهبرد امریکا در برابر ایران

جنگ و محاصره‌های شکست‌خورده و همچنین رویکرد ترامپ به مذاکرات در سال جاری، برای همیشه کاربرد فشار اقتصادی را تغییر خواهد داد. در حالی که زمانی کاهش تحریم‌ها پاداشی بود که ایالات متحده می‌توانست به ایران برای محدود کردن جاه‌طلبی‌های هسته‌ایش ارائه دهد، ترامپ در ماه مارس بدون هیچ امتیازی از سوی ایران و بار دیگر در ماه ژوئن در ازای وعده صرفاً بازگشت داشتن تنگه هرمز، معافیتی برای صادرات نفت صادر کرد. فارغ از اینکه این جنگ چگونه پایان یابد، ایالات متحده قادر نخواهد بود به راهبردی که ۴۷‌سال بر روابط با ایران حاکم بود، بازگردد و رفتار جانشینان احتمالی جمهوری خواه ترامپ، یعنی جی.دی. ونس معساون رئیس‌جمهور و مارکو روبیو وزیر امور خارجه به طرز چشم‌گیری متفاوت خواهد بود.

نیت سوانسون
■عضو ارشد مقیم و مدیر پروژه استراتژی ایران در شورای آتلانتیک و عضو پیشین تیم مذاکره‌کننده ایران در دولت ترامپ

فارن افرز | ۲۵ آگوست ۲۰۲۶

د

سرمایه‌گذاران فقط به این فکر نمی‌کنند که امروز نفت چند دلار است، بلکه تلاش می‌کنند پیش‌بینی کنند نفست در ماه‌ها و فصل‌های آینده چه قیمتی خواهد داشت و این قیمت چه اثری بر تورم و سیاست پولی خواهد داشت و این یعنی آنکه یک موشک در خاورمیانه، تصمیم یک بانک مرکزی در واشینگتن یا فرانکفورت را تغییر می‌دهد

البته صورت‌حساب جنگ برای همه کشورها یکسان نیست. کشورهای واردکننده انرژی بیشترین فشار را تحمل می‌کنند، در حالی که یک شوک جدید انرژی می‌تواند در کوتاه‌مدت از افزایش قیمت‌ها سود ببرند. حتی در قاره امریکا نیز برخی تولیدکنندگان نفت از افزایش قیمت ناشی از بحران سود ایران منتفع شده‌اند، اما این سود کوتاه‌مدت به معنای برنده شدن در بلندمدت نیست. اگر قیمت انرژی بیش از حد بالا بماند، رشد اقتصاد جهانی کاهش پیدا می‌کند و در نهایت تقاضا برای انرژی نیز تحت فشار قرار می‌گیرد. از این منظر، مهم‌ترین پرسش دیگر این نیست که نفت در هفته آینده ۹۰ یا ۱۰۰ دلار خواهد بود؛ پرسش بزرگ‌تر این است که آیا بازارها دوباره به این نتیجه خواهند رسید که امنیت انرژی جهان دیگر قابل تضمین نیست؟

اگر چنین تصویری تثبیت شود، پیامد آن می‌تواند فراتر از نوسان چند دلاری نفت باشد. دولت‌ها به سمت ایجاد ذخایر استراتژیک بیشتر، مسیرهای جایگزین انتقال انرژی، توسعه زیرساخت‌های جدید و تنوع‌بخشی به منابع انرژی حرکت خواهند کرد. کشورهای آسیایی که وابستگی بیشتری به انرژی خلیج فارس دارند، بیش از دیگران انگیزه خواهند داشت تا آسیب‌پذیری خود را کاهش دهند. این روند در واقع می‌تواند یکی از آثار ماندگار جنگ باشد؛ تغییر معماری انرژی جهان. حتی بازگشایی هرمز نیز لزوماً به معنای بازگشت فوری قیمت‌ها به سطح قبل از بحران نیست. بازار برای مدتی «ریسک ژئوپلیتیک» مرکزی دوباره نگران تورم می‌شوند؛ وقتی نرخ بهره تغییر می‌برد، صورت‌حساب جنگ در نهایت به زندگی میلیون‌ها نفر در سراسر جهان می‌رسد. جنگ در میدان آغاز می‌شود، اما هزینه آن از جهان پرداخت می‌کند.

دیدگاه

ترامپ و شی جنگ تجاری یا تقسیم قدرت؟

■ داریوش دادگر

در ظاهر، رابطه دونالد ترامپ و شی جین‌پینگ همچنان یکی از خطرناک‌ترین میدان‌های رقابت اقتصادی جهان است. تعرفه، محدودیت فناوری، مواد معدنی حیاتی، ترانه، هوش مصنوعی و تراز تجاری، همه به ابزارهای فشار و قدرت بزرگ تبدیل شده‌اند، اما در زیر این سطح پر تنش، اتفاق مهم‌تری در حال رخ دادن است. واشینگتن و پکن، در حالی که یکدیگر را رقیب استراتژیک می‌دانند، هم‌زمان به این واقعیت رسیده‌اند که حذف دیگری از اقتصاد جهانی، نه ممکن است و نه مطلوب. قرار است شی جین‌پینگ در ۲۴ سپتامبر به امریکا سفر کند و با ترامپ دیدار داشته باشد، اما درست در آستانه این دیدار، تنش اقتصادی بار دیگر بالا گرفته است. در نشست اخیر وزیران دارایی گروه ۲۰ در امریکا، همه اعضا به جز چین از موضعی حمایت کردند که خواهان مقابله با سیاست‌های «غیربازاری» و کاهش عدم توازن‌های تجاری است. واشینگتن می‌گوید صادرات گسترده چین و ظرفیت مازاد صنعتی آن قابل دوام نیست. پکن نیز امریکا را به سیاسی کردن تجارت جهانی و استفاده ابزاری از تعرفه‌ها متهم کرده است. نشست بدون همراهی چین با بیانیه نهایی به پایان رسید. اکنون پرسش مهم این است که آیا این جنگ، مقدمه یک جدایی اقتصادی تمام‌عیار است یا بخشی از چانه‌زنی برای تعریف دوباره قواعد تقسیم قدرت در اقتصاد جهانی؟

■ تعرفه‌ها، سلاحی برای جنگی بی‌پایان

ترامپ تجارت را بیش از آنکه مسئله‌ای اقتصادی بداند، ابزار قدرت ملی می‌بیند. از نگاه او، کسری تجاری نشانه‌ای از ضعف امریکاست و تعرفه می‌تواند هم در آمد ایجاد کند، هم تولید داخلی را تقویت کند و هم طرف مقابل را به میز مذاکره بکشد، اما در مورد چین، یک مشکل اساسی وجود دارد. امریکا با کشوری مواجه نیست که تنها صادرکننده کالا باشد، بلکه با رقیبی روبه‌روست که بخش بزرگی از زنجیره‌های تأمین جهانی را در اختیار دارد و در بسیاری از فناوری‌های راهبردی نیز به سرعت در حال ارتقای موقعیت خود است. همین مسئله باعث شده جنگ تعرفه‌ای امریکا و چین برخلاف تصور اولیه، به یک مسابقه ساده «تعرفه در برابر تعرفه» تبدیل نشود. پکن نیز ابزارهای خود را دارد. از محدودیت صادرات مواد معدنی حیاتی، کنترل زنجیره‌های تأمین، بازار بزرگ داخلی تا توان صنعتی و امکان تعمیق روابط تجاری با اروپا، آسیا، خاورمیانه، آفریقا و امریکا لاتین. واشینگتن از این نگران است که کالاهای ارزان چینی، صنایع امریکایی را تضعیف کنند، اما مشکل فقط چین نیست. اگر امریکا برای مقابله با چین، تعرفه‌های گسترده وضع کند و شرکای خود را نیز وادار به پیروی کند، ممکن است نتیجه معکوس شود. کشورهای دیگر به جای انتخاب میان امریکا و چین، تلاش کنند از هر دو طرف امتیاز بگیرند. این همان چیزی است که اکنون در حال شکل‌گیری است. دولت امریکا در نشست گروه ۲۰ تلاش کرد سایر کشورها را به فشار بیشتر بر چین برای کاهش



مازاد تجاری و افزایش مصرف داخلی ترغیب کند، اما در همان زمان، چین در حال گسترش روابط خود با اقتصادهای بزرگ و متوسط جهان است و می‌کوشد خود را نه به عنوان یک قدرت منزوی، بلکه به عنوان یکی از ستون‌های نظم اقتصادی آینده معرفی کند. اینجاست که سفر شی به امریکا اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. اگر این سفر تنها به کاهش تعرفه‌ها و چند توافق تجاری محدود شود، می‌توان آن را یک آتش‌بس دیگر در جنگ تجاری دانست، اما اگر دو طرف بر سر حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی، مواد معدنی حیاتی، سرمایه‌گذاری، تجارت در بخش‌های غیرحساس و قواعد فناوری به نوعی سازوکار پایدار برسند، آنگاه اتفاق مهم‌تری رخ داده است. رقابت از مرحله «حذف رقیب» به مرحله «مدیریت رقابت» وارد شده است.

نشانه‌هایی از همین تغییر پیش‌تر نیز دیده شده است. پس از دیدار ماه می، دو کشور بر ایجاد سازوکارهایی برای تسهیل تجارت بدون تعرفه در برخی حوزه‌های غیرحساس توافق کردند. در حالی که در حوزه‌های حساس همچنان رقابت و محدودیت ادامه دارد، هم‌زمان، واشینگتن و پکن برای گفت‌وگو درباره هوش مصنوعی در ماه سپتامبر آماده می‌شوند. حوزه‌ای که شاید مهم‌ترین میدان رقابت قدرت در دهه آینده باشد. این الگو یک پیام مهم دارد. امریکا و چین در حال جد شدن کامل از یکدیگر نیستند، بلکه در حال تفکیک حوزه‌های همکاری و رقابت هستند. در چنین الگویی، کالاهای کماهمیت‌تر ممکن است همچنان آزادانه تر میان دو کشور جریان داشته باشند، اما ترانه‌های پیشرفته، هوش مصنوعی، زیرساخت‌های دیجیتال، مواد معدنی حیاتی، انرژی و فناوری‌های دوگانه به حوزه‌های امنیت ملی تبدیل می‌شوند. این دیگر جنگ تجاری کلاسیک نیست. این شکل جدیدی از رقابت قدرت‌های بزرگ است که در آن مرز میان اقتصاد امنیت از بین رفته است. اما همین‌جا یک تناقض بزرگ وجود دارد. ترامپ می‌خواهد وابستگی امریکا به چین را کاهش دهد، اما اقتصاد امریکا هنوز به شبکه‌ای از زنجیره‌های تأمین جهانی وابسته است که چین یکی از مهم‌ترین حلقه‌های آن است. چین نیز می‌خواهد از فشار امریکا رها شود، اما بازار امریکا همچنان یکی از مهم‌ترین بازارهای مصرف جهان است. بنابراین هیچ کدام به سادگی نمی‌توانند دیگری را کنار بگذارند.

■ از جنگ تجاری تا تقسیم قدرت جهانی

شاید مهم‌ترین اشتباه در تحلیل رابطه امریکا و چین این باشد که آن را صرفاً یک نزاع اقتصادی تصور کنیم. آنچه میان واشینگتن و پکن جریان دارد، در اصل نزاع بر سر این است که چه کسی قواعد اقتصاد جهانی قرن بیست‌ویکم را تعیین خواهد کرد. چین دیگر فقط کارخانه جهان نیست. در سال‌های اخیر، این کشور در خودروهای برقی، باتری، انرژی خورشیدی، زیرساخت، مخابرات و اکنون هوش مصنوعی به رقیبی جدی برای غرب تبدیل شده است. این تحول اهمیت تعرفه‌ها را تغییر می‌دهد. اگر چین تنها صادرکننده کالاهای ارزان بود، امریکا می‌توانست با انتقال تولید به کشورهای دیگر مشکل را حل کند، اما اگر چین در حال تبدیل شدن به مرکز فناوری، تولید پیشرفته و استانداردسازی جهانی باشد، انتقال کارخانه‌ها به ویتنام، مکزیک یا هند به تنهایی مسئله را حل نمی‌کند. به همین دلیل است که رقابت امریکا و چین بیش از آنکه درباره «چه مقدار کالا» باشد، درباره «چه نوع اقتصادی» است. امریکا تلاش می‌کند مزیت خود را در فناوری‌های پیشرفته، سرمایه، دانشگاه‌ها، شرکت‌های فناوری و شبکه متحdan حفظ کند. چین در مقابل بر سیاست صنعتی، سرمایه‌گذاری دولتی، ظرفیت تولید انبوه، بازار داخلی و گسترش روابط اقتصادی با جنوب جهانی تکیه کرده است.

اما داستان زمانی جذاب‌تر می‌شود که پای اروپا و کشورهای در حال توسعه به میان بیاید. واشینگتن از متحدان خود می‌خواهد وابستگی به چین را کاهش دهند، پکن نیز تلاش می‌کند این کشورها را متقاعد کند که لازم نیست برای همکاری با چین، روابط خود با امریکا را قطع کنند. در نتیجه، بخش بزرگی از جهان نه در حال انتخاب یکی از دو طرف، بلکه در حال تنوع‌بخشی استراتژیک است. کشورهای آسیایی، خاورمیانه‌ای، آفریقای و امریکای لاتین می‌خواهند هم به بازار امریکا دسترسی داشته باشند و هم از سرمایه، فناوری و بازار چین استفاده کنند. این مسئله می‌تواند بزرگ‌ترین پیامد ناخواسته سیاست ترامپ باشد. اگر فشار امریکا بر چین بیش از حد افزایش یابد، ممکن است چین را به جای عقب‌نشینی، به سمت ساختن شبکه‌ای موازی از تجارت، فناوری، سرمایه و نهادهای اقتصادی سوق دهد. در این صورت، امریکا به جای حفظ انحصار خود بر معماری اقتصادی جهانی، ناخواسته به شکل‌گیری یک نظام چندمرکزی کمک خواهد کرد. نشانه‌های این روند را می‌توان در افزایش نقش چین در خاورمیانه دید. سفر اخیر شی به مصر، در شرایطی که جنگ و بحران انرژی در منطقه ادامه دارد، بخشی از تلاش پکن برای نمایش خود به عنوان قدرتی باثبات و قابل اتکا در جنوب جهانی است. روابط اقتصادی چین و مصر نیز در سال‌های اخیر گسترش یافته و پکن تلاش می‌کند از مزیت جغرافیایی و اقتصادی قاهره، از جمله موقعیت آن در مسیرهای تجاری، بهره‌برد. حال باید پرسید که آیا دو طرف می‌توانند برای رقابت خود «هرمز» تعیین کنند یا نه. اگر پاسخ مثبت باشد، جهان وارد مرحله‌ای از رقابت کنترل شده خواهد شد. چیزی شبیه جنگ سرد، اما با تجارت و سرمایه‌گذاری گسترده میان دو رقیب. اگر پاسخ منفی باشد، خطر شکل‌گیری دو بلوک اقتصادی و فناوری افزایش خواهد یافت.